بررسی روایت «الشمس ستّون فرسخا فی ستین فرسخا»

- فرسخ آسمانی یا فرسخ زمینی؟

فرسخ آسمانی ای فرسخ زمینی؟

علی ای حال آقایان فرمایشاتی را فرمودهاند. بعد از مباحثه دیروز بحثهای خوبی شد. آنها نیاز است که به این حرفها ضمیمه شود. همچنین مطالب دیگری را تذکر دادند. بحثی که در آخر مباحثه دیروز فرمودند تا مراجعه کنم و مربوط به مباحث هیئت ما میشود را بهصورت خلاصه عرض میکنم. فرمودند در تفسیر برهان روایتی هست که حضرت فرمودند خورشید شصت فرسخ در شصت فرسخ است. در بحارالانوار در جلد پنجاه و هشت السلامیه، صفحه صد و چهل و هشت، این روایت آمده است. «...والشمس ستون فرسخا في ستين فرسخا ، والقمرأربعون فرسخا في أربعين فرسخا»؛ هر فرسخ اگر پنج کیلومتر باشد، شصت ضرب در پنج میشود سیصد کیلومتر. یعنی خورشید سیصد کیلومتر است؟! این چه طور میشود؟!

ببینید این روایت ذیلی از یک روایت معروف پر بحثی است که این ذیل در تفسیر قمی هست، اما در کافی و فقیه نیست. اصل روایت از امام سجاد علیهالسلام است. روایت پر حرفی است. مرحوم صدوق به اینجا که رسیدند توضیح دادند. در کافی بدون توضیح آمده. دیگران هم بحث کردهاند. خب در اینکه بین آسمان و زمین یک دریایی هست، وقتی خورشید میخواهد منکسف شود، خدا به مالئکه امر میکند که خورشید را در آن دریا ببرند تا نورش کم شود. این روایت معروف و پر بحثی است. این اصل روایت است. در کافی و فقیه همین اوالش هست. آن چه که شما در «ستون فرسخا» فرمودید، ذیلی است که در تفسیر قمی هست ولی در فقیه و کافی نیست. این معلوم باشد که ذیل «ستون فرسخا» - برای ارزشگذاری استناد وسند عرض می کنم - در کافی نیامده است. این روایت در دست بزرگان محدثین بوده اما این ذیل را در آن جا نیاورده اند. ولی ذیلش در تفسیر جناب علی بن ابراهیم آمده است.

اصل روایت چیست؟ مفاد روایت خیلی سنگینی است. مرحوم صدوق وقتی به اینجا میرسند میگویند معلوم است که مقصود حضرت از این کسوف، کسوفی که ما میبینیم، نیست. این جور توضیحی از مثل شیخ صدوق بسیار مغتنم است. در فقیه، جلد اول، صفحه پانصد و چهل، وقتی روایت را میآورند، فرمودهاند: «قالَ مُصَنِّفُ هذا الْكِتابِ إنّ الَّذي يُخْبِرُ بِهِ الْمُنَجِّمُونَ مِنَ الْكُسُوفِ فَيَتَّفِقُ عَلَى ما يَذْكُرُونَهُ لَيْسَ مِنْ هذا الْكُسُوفِ في شَيْءٍ»[1]؛ یعنی سر سوزنی ربطی به این کسوفی که امام علیهالسلام گفتند ندارد. از کجا میگویید ندارد؟ خب اگر ربطی ندارد پس چرا وقتی کسوف منجمین شد باید نماز بخوانیم؟ «وَ إنّما تَجِبُ الْفَزَعُ إلَى الْمَساجِدِ وَ الصَّلاةِ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ لِأَنَّهُ مِثْلُهُ في الْمَنْظَرِ وَ شَبيهٌ لَهُ في الْمُشاهَدَةِ»؛ این کسوف را که میبینیم، حضرت از این استفاده کردهاند تا بگویند این را که میبینید، دیگری را هم داریم. از این بهخاطر مشابهت، آن را گفته اند. این را صدوق میفرمایند.

البته لازم نیست بگوییم امام اینطور فرمودهاند. گوای امام علیهالسلام عبارتی را فرمودهاند که هر کسی ذو مسکة باشد، میفهمد. حضرت بعد از اینکه کسوف را توضیح میدهند فرمودهاند تنها شیعیان ما از این کسوف میترسند. این برای هر کسی که میخواهد بفهمد کافی است. و الّا صغیر و کبیر که مانعی ندارد؛ از قدیم ها از کسوف میترسیدند. در تاریخ هم هست. یک دفعه

خورشید در وسط روز تاریک میشود. اما حضرت فرمودند: «ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَمَا إِنَّهُ لَا يَفْزَعُ لِلْآيَتَيْنِ وَ لَا يَرْهَبُ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمَا فَافْزَعُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ رَاجِعُوهُ»؛ بگویید «انا لله و انا الیه راجعون». خود حضرت دارند میفرمایند که من میخواهم خیلی چیز بگویم. همین که صدوق فرمودند این کسوف منجمین برای مشابهت است و نظر به آن است. لذا صدوق به این صورت فرمودند: «إِنَّمَا وَجَبَ الْفَزَعُ فِيهِ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ الصَّلَاةُ لِأَنَّهُ آيَةٌ تُشْبِهُ آيَاتِ السَّاعَةِ».

خب حالا آن «ستّون» چیست؟ مرحوم مجلسی در همین جلد، صفحه صد و پنجاه و پنج تذکری میدهند. ایشان میفرمایند اولاً حضرت قبل از «ستّون» میفرمایند که مقدار زمین چقدر است؟ «الارض مسیرة خمسمائة عام»؛ پانصد سال سیر کردن دور کره زمین است. خب مرحوم مجلسی میفرمایند به این صورت که نمیشود. معلوم است که زمین خیلی کمتر است. در زمان مرحوم مجلسی چیزهایی بوده که مکرر گفته میشده. محاسبه شده بود. برخی میگویند حالا عدهای درآمده اند و میگویند زمین گرد است. این از واضحات بحارالانوار است. البته نمیخواهم بگویم راست میگویند. میخواهم بگویم این مطالب در زمان ایشان به وفور بوده.

مرحوم مجلسی میفرمایند شاید منظور امام علیهالسلام از «الارض مسیرة خمسمائة عام»، این است که با تأنی برود و همه کوچه و پس کوچهها را سیر و سیاحت کند. اگر اینطور باشد پانصد سال طول میکشد.

شاگرد: اگر پیاده برود.

استاد: پیاده هم کمتر است. هر پیاده ای بهصورت متعارف در هر ساعت پنج کیلومتر میرود. خب شما در سال ضرب کنید و ببینید چند کیلومتر میشود. خیلی بیشتر میشود. اگر بخواهد پیاده دور کره زمین بزند، پانصد سال نمیشود.

20:07

شاگرد: سینه خیز میرود!

استاد: علی ای حال این روایت را باید به چه صورت معنا کنیم؟ مسیر پانصد سال، زمین الهی است. مرحوم مجلسی میفرمایند:

> **قوله علیه السلام « والارض مسیرة خمسمائة عام » لعل المراد أنه إذا أراد إنسان ان یدورجمیع الارض ویطلع علی جمیع بقاعه الظاهرة والغائرة لایکون إلافي خمسمائة سنة ، وکذا المعمور وغیر المعمور إذ لو کان المراد المسیر علی عظیمة محیطة بالارض یکون ذلك في قلیل من السنین إن کانت مساحتهم المذکورة في کتبهم حقة لانهم قالوا مساحةمحیط دائرة عظیمة تفرض علی الارض ثمانیة آلاف فرسخ ، فیمکن قطعه في ثلاث سنین تقریبا ، وکون الشمس ستون فرسخا لعله بالفراسخ السماویة ، أو المراد أن نسبتها إلی فلکها کنسبة تلك الفراسخ إلی الارض...[2]**

«... إذ لو کان المراد المسیر علی عظیمة محیطة بالارض یکون ذلك في قلیل من السنین»؛ طولی نمی کشد. **«إن کانت مساحتهم المذکورة في کتبهم حقة لانهم قالوا**

مساحةمحيط دائرة عظيمة تفرض على الارض ثمانية آلاف فرسخ»؛ هشت هزار فرسخ است. ببینید الآن هم همین است. الآن خط استوای کره زمین، چهل هزار کیلومتر است. البته کمی بیشتر. اگر هر فرسخی پنج کیلومتر باشد، همان چهل هزار کیلومتر میشود. منظور من این است که در آن زمان، محاسبه همه اینها و محاسبه دایره عظیمه دور کره، امر متداول و رایج بوده. **«فيمكن قطعه في ثلاث سنين تقريبا»؛** ایشان میگویند اگر بخواهد راه برود در سه سال تمام میشود. پانصد سال تا سه سال خیلی تفاوت دارند.

بعد میگویند حالا چرا شمس شصت فرسخ است؟ «وكون الشمس ستون فرسخا لعله بالفراسخ السماوية»؛ دو جور فرسخ داریم، فرسخ زمینی و فرسخ آسمانی. اصطلاح فرسخ آسمانی چیست؟ من چند لحظهای که گشتم پیدا نکردم. اگر شما پیدا کردید به من هم بفرمایید.

شاگرد: یعنی بیحساب و کتاب است.

استاد: اگر منظور آن است که سهل المئونه است. اما اگر اصطلاح باشد؛ همانطوری که الآن میگوییم سال نوری. بچههای ما هم الآن سال نوری را شنیدهاند. میدانند به چه معنا است. یعنی مقدار مسافتی که نور در یک سال طی میکند. این هم فرسخ سماوی است. بعد احتمال دومی را میگویند که مقداری آن را روشن میکند. «أو المراد أن نسبتها إلى فلكها كنسبة تلك الفراسخ إلى الارض...»؛ میگویند کره زمین را در نظر بگیرید؛ روی کره زمین شصت فرسخ چه قدر است؟ نسبت شصت به آن، مراد است. مثلاً شصت فرسخ روی کره زمین نسبت به دائره عظیمه چند درجه است؟ مثلاً میگوییم نیم درجه است. نیم درجه کره زمین، شصت فرسخ میشود. خب پس محیط به این بزرگی، نسبتی که شصت فرسخ با او دارد، بسیار زیاد است. یعنی نسبت این شصت به او، بسیار کم است. اما نسبت محیط به آن بسیار زیاد است. حضرت میگویند همین را در جرم شمس و دائره ای که دور میزند ببرید. یعنی مقدار وسعت مدار شمس، مثل نسبت شصت فرسخ روی کره زمین با محیط زمین است. شمس هم نسبت به محیطش همان حساب را دارد.

شاگرد: این براساس زمین مرکزی است؟

استاد: زمین مرکزی مربوط به هیئت تجسیمی است. منافاتی ندارد. همین الآن هم در رصد خانه مختصات زمین مرکزی اجراء میشود. یعنی بشر تمام کارهای هیوی خودش را با مختصات زمین مرکزی انجام میدهد. چون در رصدخانه ها دارند رصد میکنند. یعنی زمین را مرکز میگیرند.

شاگرد: مقایسه آن دیگر ربطی به خورشید ندارد.

استاد: بله، اصلاً این فرمایشات ایشان هر کدامش قابل بحث است. من خواستم بگویم مرحوم مجلسی به این روایت هم فکر کردهاند و برای آن حرف زدهاند.

---

[1] من لا يحضره الفقيه نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۵۴۰

[2] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۸ صفحه : ۱۵۴